



شیشه نزدیک تر از سنگ ندارد خویشی
هر شکستی که به هر کس برسد، از خویش است
«صانپ تبریزی»

بازنمایی تجربه زیارت در روایت سینما زیارت در حریم سینما



باورها و اعتقادات دینی، اگرچه بیشتر سویه انتزاعی - حسی دارند، اما در قالب مناسک و مراسم‌های مذهبی، تجلی عینی یافته و به یک موقعیت کنش پذیر بدل می شوند. از همین رو گاهی برخی گمان می کنند به تصویر کشیدن این عناصر و المان‌های بصری کنش‌های دینی یعنی ساخت یک فیلم مذهبی چون بازنمایی تجربه‌های انتزاعی و درون دینی امر دشواری است. با این حال، برخی از کنش‌ها یا مناسک مذهبی فی‌الذات واجد نشانه‌های دراماتیک بوده یا می توانند در خدمت بسط یک روایت نمایشی قرار بگیرند. زیارت از آن جمله است. سویه جمعی بودن زیارت و آداب و رسوم مرتبط با آن بستری ایجاد می کند تا قصه‌هایی در دل خود بپوراند. زیارت کردن به دلیل تجربه دینی مشترک برای مخاطبان ایرانی، فارغ از سویه دراماتیک بودنش، واجد حس نوستالوژی و عاطفی است که می تواند در خلق موقعیت و فضاهای حسی در فیلم‌ها نیز کمک کرده و با ایجاد امکان همذات پنداری مخاطب را با قهرمان قصه همدل کند. به ویژه قهرمان‌های شکسته خورده!

واقعیت این است که در اغلب فیلم‌های ما که زیارت با تراژدی گره خورده است، بدین معنی که معمولاً شخصیت‌های قصه در گرفتاری‌ها و موقعیت‌های تلخ و مستاصل شده زندگی خود به زیارت می روند. البته این یک قاعده کلی نیست؛ مثلاً در فیلم‌های «مومن»، «قهرمان فیلم به همراه نامزدش در موقعیتی شاد و با حالی خوش به زیارت شاه عبدالعظیم می روند.



با این حال و علیرغم تعلق خاطر و دغدغه‌ای که مخاطب مایه مناسکی مثل زیارت دارد، کمتر فیلمسازان ما از این موقعیت در شمایل دراماتیکی اش بهره بردند و بیشتر به اقتضای قصه مثلاً سکاسی را به زیارت اختصاص دادند. اما در این میان فیلم‌هایی هم هستند که نگاه جدی تری به این مقوله داشته و حتی برخی بنیان درام خود را بر مبنای زیارت و موقعیت آن گذاشته اند. مثلاً فیلم‌هایی مثل: «دو چشم بی سو»، «کیما»، «به آهستگی»، «در انتظار معجزه»، «شب»، «هر شب تنهایی»، «آسمان هشتم» و «قیصر» از جمله آثار سینمای ایران هستند که داستان شان در مشهد روایت شده و بخش‌هایی از موضوع به زیارت و زائران حرم حضرت امام رضا (ع) مربوط می شود.

اما شاید رسول صدرعاملی، مهم‌ترین کارگردانی باشد که به شکل سلسله وار و در یک سه گانه، نه فقط مشهد که زیارت حرم امام رضا را دستمایه روایت خود قرار می دهد. او در سه فیلم «شب»، «هر شب تنهایی» و «در انتظار معجزه»، قصه‌هایی را روایت می کند که در یک نسبت مستقیم و معنادار با مفهوم زیارت شکل می گیرد.

در فیلم «شب» به کارگردانی رسول صدرعاملی که در سال ۱۳۸۶ ساخته شد، داستان فیلم در مشهد می گذرد و در بخش‌هایی نیز شاهد حضور شخصیت‌های فیلم در حرم مطهر امام رضا و تحول شخصیتی آنها هستیم. گروهیان جوان که در آستانه ازدواج با دختر مورد علاقه‌اش قرار دارد، باید خلافاً با سابقه و فراری بی را به زندان بازگرداند، اما بارش شنید برف، نقل و انتقال را با اشکال مواجه و یا متوقف کرده است.

بقیه در صفحه ۲

نگاهی به گر افیتی‌های یک هنرمند ناشناس بر روی دیوارهای تهران



ارمغان زمان فشمی

نمایشگاه خیابانی

خوبی داشتند. اما ناگهان در سال ۱۳۸۵ و توسط شهردار وقت یک تخریب بزرگ اتفاق می افتد. حالا مردمی که همسایه هویت تهران بودند، همسایه ویرانه‌ها شده‌اند. او درباره انتخاب این محله برای نقاشی، متن زیبایی نوشته است: آدم باید بیکار باشد که به تو فکر کند. هیچکس نتوانست سرکار خودش باشد و در فکر تو. فکر تو شغل تمام وقت می خواهد. یک بیکاری بی حقوق پر روزی. آدم باید بی چیز باشد تا به فکر تو باشد. هر دارایی تو را در یادها کمرنگ می کند.

او ادامه می دهد: «ما خبری را در این هیاهو دنبال نمی کنیم. با این مهره‌ها نه می توان برنده بود، نه بازنده. ما راه خودمان را می رویم و هر غروب دلنگاری را فراموش نمی کنیم. بیکاری مشغولیت ماست. هدف بلندمدت آرامش ما را به هم می زند. ما تلاش می کنیم از پس ثابتهایی که در آنیم، برنیاییم. می خواهیم، نه به این امید که فردا صبح کاری را انجام دهیم، می خواهیم که در خواب چیزهایی ببینیم. ما اهل شورش نیستیم، اما با کسی هم هماهنگ نمی شویم. زیرمجموعه جایی قرار نمی گیریم. عصر آخر فرا رسیده است. عصری که در آن به اندازه همه طول تاریخ، تخریب وجود دارد. جنگل‌ها و دریاها و موجوداتی که قبل از ما بودند، در این عصر دوام نمی آورند. ما فقط در خرابه‌ها قدم برمی داریم. اگر هر عصری به کشف بزرگ آن عصر نامگذاری می شود - عصر سنگ، عصر آهن - ما کاشفان ویرانه‌های این عصریم، عصر تخریب.»

قدم‌هایم به بن بست برازجان رسید. نقطه‌ای اصیل که تا چندماه دیگر قرار است کاملاً تغییر کند و تبدیل به پارک یا سالن ورزش شود. آنجا آن قدر بزرگ و پرمجااست که دو هفته تمام در آن محوطه پیاده‌روی کردم و به دنبال تو گشتم. نشانه‌های نزدیکی از تو یافتم؛ روی طاقچه‌ای اصیل که کارتن‌خوابی زیرش می خوابید با زغال نوشته شده بود: «اینجا را نگرده»؛ اما خوب می دانم تو آنجا را هم گشته‌ای.

بقیه در صفحه ۴

در شهر خاکستری، مردی هست که می تواند زیبایی‌های فروریخته و از دست‌رفته را ببیند. نه تنها می بیند که می تواند آنها را از پس غبارها و خرابه‌ها بیرون بکشد و به ما هم نشان بدهد. آوار یک خانه قدیمی برای ما شاید تنها تلی از خاک و سنگ باشد، اما برای او آغاز یک هنرنمایی است. دیوار کاهگلی یک خانه متروک، برای ما نشانه یک خوشبختی از دست‌رفته است، اما برای او



می تواند یک قاب نقاشی باشد. مرد ناشناس در کوچه‌ها و خیابان‌های دلتنگ‌کننده راه می رود و به آنها زندگی دوباره می بخشد. بساط کوچکش را پهن می کند و رنگ و نقش می‌پاشد به دیوارها. طرح می‌زند و طرح‌های هر کدام داستانی دارند. شهر خاکستری با نقش و نگارها و داستان‌های مرد هنرمند، جای بهتری می‌شود برای زندگی؛ دست کم برای آنها که نقاشی‌هایش را می‌بینند و دوست می‌دارند.

و حالا نمایشگاه افتتاح شده است. نمایشگاهی که شاید کمی بتوانیم در آن احساس بی چیز بودن داشته باشیم. نمایشگاهی که در آن میتوانید بلندبلند صحبت کنید و بدون هیچ ملاحظه‌ای بخندید، بدوید، با فلاش عکس بگیرید و با کودکان باصفاش هم صحبت شوید و اگر تشنه شدید، از دوستان مهربان افغان که آنجا چادری زده‌اند، برای کارهای عمرانی، بخواهید

چهارراه سرچشمه را رد کنید. رویه روی پمپ بنزین، بن بست برازجان است. آنجا امن‌ترین نقطه زمین است، خیالتان راحت باشد.
حرف‌های مرد ناشناس
«مردمی که روزی در اصیل‌ترین محله تهران زندگی می‌کردند، حالا همسایه ویرانه‌هایی شده‌اند که شهرداری به بهانه پاکسازی آن محل به جای گذاشته است. هنوز خانه‌های شگفت‌انگیزی در عودلاجان هست، اما ایده‌آل شهرداری تخریب تمام آنها و ساخت پاساژهایی است که فضای تجاری را تا بازار تهران گسترش دهد.»
مرد ناشناس که خود را در فضای مجازی «میرزاحمد» می‌نامد، با گفتن مطلب بالا و بیان این موضوع می‌افزاید: نمایشگاه در فضای خالی خانه‌ها و کنیسه‌ها و بناهایی است که اگر باقی می‌ماندند، مردم محل به آن افتخار می‌کردند و از این‌که در آن فضا زندگی می‌کنند، حس

به همراه تصحیح و اصلاح یک نوشتار قدیمی

یاد کردی از استاد «علی اصغر شاهزیدی»



محمدرضا شاهزیدی

۲۱ مهر ۱۳۹۴، نوشتاری از راقم این سطور در ضمیمه ادبی - هنری روزنامه اطلاعات به چاپ رسید. نگارنده در آن نوشتار، ضمن بررسی سبک، شیوه و مختصات آوازی هنرمند ارجمند «علی اصغر شاهزیدی»، در خصوص آوازی از ایشان در محفلی هنری به تاریخ اول آذر ۱۳۵۸ مطلبی را مرقوم داشت. چندی پیش هنرمند گرامی «محمد هاشم احمدوند» (خواننده و مدرس آواز) نکاتی را در خصوص آن محفل هنری به بنده متذکر شد و اینجانب را متوجه اشتباه روی داده کرد که اولاً آن دو کردبیات اجرا شده در آن محفل هنری توسط شادروان «رضا کسائی» خوانده شده و نه علی اصغر شاهزیدی! و دیگر این که، به غیر از شادروان «حسن کسائی»، «محمد موسوی» نیز در آن مجلس هنرنمایی و نی‌نوازی کرده است.

لذا متن اصلاح شده پس از بازبینی مجدد به این صورت درآمد: «در محفلی هنری به تاریخ اول آذر ماه ۱۳۵۸ که در اصفهان و در منزل شادروان رضا کسائی برپا شده است، نخست رضا کسائی با همراهی نی محمد موسوی به اجرای آوازی در کردبیات می‌پردازد.

بقیه در صفحه ۵

